

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۱۵ به تاریخ ۹۹/۹/۱۱

تبیین حقیقت صلاح و فساد در داستان حضرت شعیب - مسئله نقص در مکیال و میزان عامل اصلی فساد

آیات داستان جناب شعیب و بحث نقص در میزان

بحث در تبیین حقیقت دلالت بر مصالح و مفساد بود که در روایت هشام بن حکم حضرت به عنوان ماموریت انبیاء بیان کردند. عرض شد که این مصالح و مفساد نه امر عرفی است و نه امری عقلانی؛ به این معنی که خود انسان ها دور هم جمع شوند و مصالح و مفساد خود را تنظیم کنند. بلکه این مصالح و مفساد ولو همه مصالح دنیا و آخرت انسان را در برمی گیرد ولی این نیاز به یک مدار دارد که با آن این مصلحت و مفسده تعریف شود؛ این مدار، حقیقت توحید است و انبیاء آمده اند ما را به تناسبات بندگی و دوری از شرک دعوت کنند. و در قدم بعد هم این مصلحت به ولایت اولیاء حق و فروع آن تعریف می شود که همان حقیقت توحید در مقام تحقق است. مفسده هم در طرف مقابل به اولیاء طاغوت و مناسبات آنها برگشت می کند.

در ادامه، بحث در آیات سوره مبارکه هود واقع شد که در این آیات بحث فساد را به خروج از موازین توضیح داده است. فرمود: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۱ در این آیات که جریان قوم جناب شعیب است مسئله نقص در میزان و مکیال مطرح شده است.

قبل از تبیین این بحث باید توجه کرد اینکه در این آیات مدار دیگری برای فساد و صلاح مطرح می شود، در واقع تبیین همان ملاک بندگی و شرک و نیز ولایت حق و باطل است. همانطور که ولایت حقه به محیط توحید برگشت می کرد،

^۱ - سوره مبارکه هود آیه ۸۴ و ۸۵

این موازن حق هم به همین دستگاه ولایت حقه برگشت می کند. اینطور نیست که چند ملاک برای صلاح و فساد باشد که یکی توحید و تناسب آن و دیگری رعایت موازن عدل و حق باشد. بلکه این تعیین همان حقیقت است.

اما در دلالت این آیات عرض شد که اصل دعوت جناب شعیب دعوت به اخلاص در مقام بندگی است. فرمود: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» ریشه صلاح همین جاست. خدایی در این عالم هست که وظیفه ما تاله به الوهیت اوست و معنای بندگی همین است. بعد فرمودند: «وَلَا تَتَّقُوا الْمَكِيَالَ وَالْمِيزَانَ» یعنی در مکیال و میزان نقصان ایجاد نکنید. ظاهر ابتدایی این آیات تخلف اقتصادی در کیل و وزن در امور مکیال و موزون بوده است. این قوم مشکل و گناه بزرگی که داشتند در این مسئله بوده است. هر قومی مشکلات خاص خودشان را دارند و پیامبران آنها در صدد اصلاح همان عیوب بر محور توحید بودند.

در ادامه فرمود: «إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ» در معنی این عبارت قرآن احتمالاتی هست. احتمال اول این است که به معنای «رویت فی الخیر» است که مقصود این است که شما امکانات خوبی دارید از جمله ثروت مادی و بلکه عقل و درایت دارید و انسان عاقلی که همه چیز دارد که بت پرستی و نقصان در میزان ایجاد نمی کند و احتیاجی به این کارها ندارد. احتمال دوم «رویه الخیر» است یعنی من به نظر خیر به شما نگاه می کنم و خیر شما را می خواهم.

بعد می فرماید: «وَأِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ» یعنی من نگران شما هستم که شما مشمول عذاب آن روز محیط و فراگیر شوید. «یوم محیط» معنایش این است که روزی است که شما را فرا می گیرد و نمی توانید از آن خلاص شوید. نیز محتمل است که معنای روز محیط این باشد که این روز شامل و فراگیر بر شما است و حیات آخرت همین الان هم شما را فراگرفته است. احتمال دیگری هم هست که محیط صفت برای عذاب باشد یعنی این عذاب بر شما فراگیر شود. یعنی این کارهایی که می کنید سبب کثرت فساد و احاطه عذاب بر شما شود. به تعبیر دیگر تخلف از کیل و وزن ها فساد است که به یک عذاب فراگیر منتهی می شود.

تبیین معنای نقص در میزان و مکیال

مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان فرمودند این عبارت نقص در مکیال و میزان، مجاز عقلی است زیرا نقص که به خود مکیال و میزان تعلق نمی گیرد بلکه به جنسی که درون آن کشیده می شود، نقصان وارد می شود. یعنی جنسی که در ترازو می گذارید، کم نکنید و به میزان درست به طرف مقابل تحویل دهید.

بنظر ما این حرف تمام نیست. توضیح اینکه برای کم گذاشتن حقوق مردم دو جور ممکن است عمل شود. یک کار این است که ترازو مشکلی ندارد و انسان چیزی که حق دیگری است و می خواهد در ترازو بگذارد این را کم می کند و مثلا

بجای یک کیلو، جنس کمتری در کفه قرار می دهد. اما تخلف پیچیده تر، نقصان ایجاد کردن در خود ترازو و پیمانه است. یعنی کاری می کنید که این ترازو هرچه وزن کند به نفع شما تمام شود. یعنی گاهی میزان عدل است ولی توزین عادلانه نیست. گاهی خود میزان از نسبت عدل خارج شده است. و ظاهر آیه نقص در خود میزان است و این دیگر مجاز نخواهد بود.

امروز همین اتفاق در عالم می افتد و مستکبرین عالم، موازین و ترازوها را طوری تنظیم می کنند که حقوق و اموال دیگران ارزش خاصی ندارد ولی دارایی های آنها ارزش مند جلوه می کند. و روشن است این بحث صرفاً در مورد مکمل و موزون مصطلح نیست بلکه در نظام تجارت و روابط اقتصادی امروز همین بساط است. کالاهای آنها ارزشمند و منابع طبیعی کشورهای بقول خودشان عقب افتاده، بی ارزش است و با ثمن بخش از آنها گرفته و جنس های خود را چندین برابر به خود آنها می فروشند. به تعبیر دیگر یک نظام تجارتي در عالم برپا می کنند که این نظام ظالمانه و جائزانه است و جوری تنظیم می شود که همه اموال و ثروت ها را به سمت آنها سرازیر کند.^۲ البته ظاهرش این است که قوانینی که ایجاد کرده اند را به دقت رعایت می کنند و اینطور نیست که ظاهراً در پیمانه کم بگذارند ولی اصل قانون و روابطی که تنظیم شده است، غیر عادلانه است.

نکته مهم در این بحث این است که همه امور ما به سنجش ها و میزان هایی برگشت می کند و در واقع ما برای هرکاری میزان هایی تعریف می کنیم و بعد با همان موازین سنجه ها رخ می دهد و ارزش گذاری و تصمیم گیری می شود. به تعبیر دیگر همه روابط و حقوق به «میزان» برگشت می کند. یعنی شما هر جا حقی برای کسی تصویر می کنید آنجا میزان و ترازویی تصویر می کنید و با آن می سنجید و می گوئید آیا این فرد این حق را دارد یا خیر. مثلاً کسی کتابی نوشته است و مجموعه ای می خواهند برای این کتاب ارزش گذاری کنند؛ اینجا یک میزان هایی هست که سنجه می شود و سبب ارزش گذاری می شود. یا مثلاً در نظام خانواده همینطور وقتی حقی برای مرد یا زن یا فرزند تعریف می شود، در واقع یک میزان هایی مطرح می شود که حقوق هرکسی را مشخص می کند. به تعبیر دیگر حق با میزان گره خورده است؛ فقط هر جایی میزانی از جنس خودش دارد. لذا کل روابط حیات فردی و اجتماعی انسان، موازینی دارد که اگر این موازین عادلانه نباشد، حقوق جابجا شده و فساد برپا می شود.

اصل حرف هم همین جا مطرح می شود که کدام میزان عادلانه است؟ حق در عالم پایگاه می خواهد و میزانی که می خواهد این حقوق را اندازه گیری کند، باید به همان پایگاه برگشت کند. پایگاه حقوق و میزان های مرتبط به آن ذیل

^۲ - موقعی استاد می فرمودند داستان تطفیف در سوره مطففین در همین مقیاس باید معنا توسعه داده شود. «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»

همین کلمه عبودیت تعریف می شود. اینکه جناب شعیب دستور به عبودیت و دست برداشتن از شرک داده است، ریشه همین موازین است. انسان وقتی اله دیگری در عالم اخذ می کند، آن اله جور دیگری حقوق را تعریف می کند و موازین جابجا خواهد شد. یعنی ایشان دو دستور نداده است بلکه این میزان ها همان حدود پرستش خداوند هستند. پرستش نیاز به معیار و میزان دارد که در هر ساحتی روابط بندگی ما را تنظیم کند. ما اصلاً دستوری موازی و در کنار توحید نداریم. یک دستور بیشتر نیست و این تناسبات همان تاله به خداست.

جمع بندی بحث فساد و صلاح با موازین حق و باطل

با این توضیحات می گوئیم اینکه در روایت فرمود انبیاء «دلالت بر مصالح و مفساد» می کنند به یک تعبیر دلالت بر موازین عدل الهی است. ذیل توحید و ولایت یک موازینی هست که با انبیاء نازل می شود^۳ و اینها تناسبات بندگی و تولی به اولیاء الهی است که با آن سنجه می شود و تحقق توحید و ولایت با همین موازین است. اصل میزانی که حق است و بقیه موازین ذیل آن قرار می گیرد، خود ولایت حقه و امام است که کلمه عدل و حق است و مابقی موازین به خود امام و فروع او برگشت می کند. یعنی موازین امور بی ارتباط به هم نیستند بلکه نظام موازین است که اصل میزان خود امام است.^۴

فساد هم جابجا کردن موازین عالم است. اصل فساد جابجا کردن خود امام حق و نشستن ولی طاغوت بجای اوست؛ در گام بعد هم موازین خود را در جامعه، حاکم خواهد کرد. امروز دقیقاً همین اتفاق افتاده است و این ولات جور همه موازین عالم را دستکاری کرده و تغییر داده اند. در نظام معیشت انسان در خوراک و پوشاک و خانواده و... در همه چیز معیارها را عوض کرده اند و یک نظام حقوقی و جزایی دیگری را حاکم کرده اند.

این بحث در یک نگاه دیگر مسئله نظام حقوق است که ریشه این حق را دستگاه کفر به خود انسان و طبیعت برگشت می دهد. این نگاه پایگاه نظام حقوقی آنهاست و همه روابط را بر محور همین نکته تنظیم می کنند. در واقع پایگاه موازین را عوض کرده اند؛ پرستش نفس و طاغوت اصل قرار گرفته و موازین متناسب با آن تقنین و تبیین می شود. اصل کار آنها این است که پایگاه این موازین را از دست خدا و رسول خارج کنند و بر محور اراده شخص یا اهواء جمعی، آن را باز تعریف کنند.

^۳ - اشاره به آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» سوره مبارکه حدید آیه ۲۵

^۴ - روایات مکرری که اشاره دارد «علی میزان الاعمال» همین نکته را بیان کرده است.

پایگاه حقوق در نظام توحیدی برگشت به حق خداوند متعال می کند که او حق عالم است و ما در مقابل او باید بندگی کنیم و این، حق بندگی برای عباد ایجاد می کند. یعنی اصل حقی که برای انسان قرار داده شده است این است که بتواند پرستش کند، و بقیه حقوق به این حق برگشت می کند. کسی حق ندارد انسان ها را از خدا دور کند و آنها را به بندگی خود بگیرد. همین حق است که در شئون دیگر انسان خودش را نشان می دهد و موازین ذیل آن تعریف می شود. اما در دستگاه شرک و کفر، حق به طبیعت و در نهایت به خود انسان برگشت می کند، کانه من خودم اله و خدای این عالم هستم و روابط خدایی خودم را تبدیل به حقوق و موازین می کنم. در این صورت دیگر نظام حقوق بر محور پرستش خدا نیست بلکه بر محور پرستش نفس است. کل دستگاه و نظامات و حقوقی که امروز در منطق کفر تبیین می شود، همین است. کانه انسان کاری به خدا ندارد و انسان بریده از خدا حقوق طبیعی دارد و همین منشا تقنین و موازین می شود.

گاهی ممکن است این بحث اشتباه تلقی شود که ما منکر حقوق دیگر بجز بندگی برای انسان هستیم، درحالیکه حرف ما این است که حقوق انسان به یک حق اساسی برگشت می کند و آن بندگی در مقابل خداست. و الا اگر حق اصلی انسان بندگی نباشد، نظام حقوقی که ذیل آن ایجاد می شود ربطی به بندگی خدا ندارد و مناسباتی که ایجاد می کند، مناسبات بندگی نخواهد بود. جامعه ای که حقوق و نظام قانونی آن بر محور الوهیت خدا تنظیم نمی شود، پرستش در این روابط و موازین دیگر معنایی ندارد. ما عرض مان این است که خدا برای انسان حق خروج از بندگی قرار نداده است. حق استکبار و به تعبیر دیگر خدایی کردن قرار نداده است. او ما را برای بندگی خلق کرده است و همین حق اساسی انسان است و الوهیت و ربوبیت خود خدا هم ضامن استیفای همین حق است. لذا فساد یک کلمه بیشتر نیست؛ خروج از الوهیت «الله» و تنظیم موازین و معیارها بر محور عنانیت نفس و اراده طواغیت. این نظام دیگر عدل نیست و هرکاری بکند جور است.

نکات مورد توجه در نسبت دین و موازین

سه نکته را باید توجه کرد. اولاً با این توضیحات روشن می شود که کل دین به یک معنا دلالت بر مصالح و مفاسد است. کل قرآن از مبدا و معاد و سیر انسان همه دلالت بر مصالح انسان است. نه اینکه صرفاً بعضی از آیات در مورد اکل و شرب انسان و یا مثلاً احکام تجارت و نکاح و مانند اینها ناظر به مصالح و مفاسد باشد.

ثانیاً این نکته که بندگی نیاز به موازین دارد این در جمیع شئون حیات هست. اینکه فکر کنیم بعض موارد هست که ربطی به بندگی ندارد و اینجا موازین عرفی عقلائی جاری است و نیاز به انبیاء نیست، حرف خطایی است. اینها می خواهند

بگویند موازین در مثل نماز و روزه را انبیاء باید گرفت ولی در مورد اینکه زندگی خود را چطور تنظیم کنیم، اینجا جای دلالت انبیاء نیست.

ثالثاً اینکه می‌گوییم شریعت موازین حرکت در صراط و سبیل الهی است و قواعد سیر در محیط بندگی است، این به این معنی نیست که تعقل و سنجه انسان تعطیل می‌شود، بلکه این موازین برای تطبیق و حضور در زندگی انسان، امر بسیار پیچیده‌ای لازم خواهد داشت. کسی که می‌خواهد بندگی کند، مشکل او با آمدن موازین حل نمی‌شود، بلکه تازه نوبت به محاسبه ما می‌رسد که امری بسیار پیچیده هم هست. همانطور که دستگاه کفر در عین اینکه موازین خودش را دارد ولی برای تصمیم‌گیری، این موازین در یک محاسبات پیچیده‌ای تبدیل به دستور و تصمیم می‌شود.

مثلاً ما الان موازین متعددی را از شریعت در نظام خانواده در دست داریم ولی این موازین بدون محاسبه و برقراری تناسبات دقیق روابط، تبدیل به دستورالعمل نمی‌شود. تا می‌رسد به حیات اجتماعی انسان که محاسبات بسیاری رخ می‌دهد که یک دستور و مسیر برای جامعه طراحی شود. لذا ما نیاز به دانش بشری داریم؛ ولی این دانش در مسیر محاسبه موازین الهی است. قوای تعقل بشری برای شیطنت که صرفاً آفریده نشده که فقط دستگاه کفر از آن استفاده کند، بلکه جریان ایمان هم ذیل انبیاء دستگاه محاسباتی خودش را خواهد داشت. اینکه ما از این موازینی که به ما داده‌اند بتوانیم نظام حقوقی خود را تصویر کنیم و یک قانون اساسی مثلاً بنویسیم این نیاز به محاسبات بسیار گسترده‌ای است.

فساد حکمی و مخفیانه و تکیه به بقیه الله

در ادامه آیات فرمود: «يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» یعنی به مکیال و میزان وفا کنید و قسط و سهم و حق هرکسی را پرداخت کنید. وفاء به پیمانانه معنایش این است که آن را برکنید و در کیل و وزن چیزی در پیمانانه کم نکنید. این تعبیر هم می‌تواند معنای وسیعی داشته باشد که جوری موازین را درست نکنید که حق با او وفاء نمی‌شود. ولو این تعبیر با این هم سازگاری دارد که در خود پیمانانه کم نگذارید. در ادامه هم فرموده از اشیاء و حقوق مردم چیزی کم نگذارید و کاری نکنید که حقوق بقیه داده نشود.

بعد فرمود: «وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» در مورد واژه «عتی» گفته شده است که به معنی فساد است لکن فسادی که دیده نمی‌شود و مخفیانه است. مفردات اینطور معنا کرده است: «العیث و العتی یتقاربان، أَلَا أَنَّ الْعِثَّ أَكْثَرُ مَا يُقَالُ فِي الْفَسَادِ الَّذِي يَدْرِكُ حَسًّا، وَالْعَتَى فِيمَا يَدْرِكُ حَكْمًا»^۵ فساد حکمی مقصود فسادی است که مخفی است و به چشم نمی‌آید. معلوم است که فسادی که اینها می‌کردند اینطور بوده که مخفی بوده و به این راحتی فهمیده نمی‌شده است. لذا کار

^۵ - مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۵۴۶

و شیطنت این قوم، پیچیده و مخفی بوده است و این با عوض کردن موازین تناسب بیشتری دارد؛ تا اینکه بگوییم مقصود آیه این بوده که اینها مشکل شان کم گذاشتن در پیمانانه بوده است.

در ادامه بحث مهم بقیه الله در آیه مطرح است؛ فرمود: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» یعنی اگر شما موازین عدل برپا کنید و به آن وفا کنید، آنچه برای شما در انتهای کار می ماند، خیر است. این باقی مانده است که خدایی است. در همین تجارت وقتی که به پیمانانه ها وفا می کنید، آنچه برای شما می ماند و در این تجارت بدست شما می رسد، این خیر است و از خدا تحویل می گیرید. ولی اگر موازین را بهم زدید، رزقی که دریافت می کنید، دیگر رزق الهی نیست و سفره شیطان است.

در واقع آیه بیان می کند ممکن است انسان تصور کند که پایبندی به این موازین، سبب می شود که رزق و سهم انسان کم شود ولی واقعیت این است که آنچه در این موازین بدست انسان می رسد، رزق خیر است. در واقع این موازین الهی برای همین نازل شده است که خیر الهی به شما برسد. این نگاه دیگری در مناسبات تجاری و عموم حیات انسان است که ما نیاز به رزق طیب و خیر داریم. و این فقط با همین موازین حق بدست می آید و لاغیر. اگر ما به طمع، موازین را عوض کنیم دیگر رزق خیر نیست بلکه فساد رخ می دهد و کار به «عذاب یوم محیط» ختم خواهد شد که عذاب فراگیر و رنج گسترده است. و اینکه در ادامه فرمود: «وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» بعید نیست معنایش این باشد که اگر شما از این موازین خروج کنید من نمی توانم از شما حفاظتی کنم و نگهداری نخواهید داشت.

در ادامه قوم جناب شعیب می گویند: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَمْ لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مَلَكٌ يَّرْسُلُ إِلَيْكُم بِالذِّكْرِ لَمَّا نَسْتَأْذِنُ بَعْضُنَا مَنَاجِرَ أَوْ نَسْتَأْذِنُ بَعْضُنَا مَنَاجِرَ أَوْ نَسْتَأْذِنُ بَعْضُنَا مَنَاجِرَ أَوْ نَسْتَأْذِنُ بَعْضُنَا مَنَاجِرَ أَوْ نَسْتَأْذِنُ بَعْضُنَا مَنَاجِرَ» یعنی اشکال می کنند که شما یک نماز و عبادتی برای خودت درست کرده ای و با آن می خواهی همه دستگاه آلهه ما را خراب کنی و در امور تجاری و بازار ما دست ببری؟! در واقع می گویند لازمه نماز تو مگر این است که در مورد دین داری و آیین ما هم نظر بدهی و دستگاه ما را بهم بزنی؟! بلکه بالاتر این نماز شما چکار به بازار ما دارد که ما مالک اموال خود هستیم و هرطور بخواهیم تصمیم می گیریم. نماز شما چه ربطی به اموال ما دارد؟! این حرف و اعتراضی است که امروز هم شنیده می شود که نماز چه ربطی به بازار دارد؟! کسی که نماز را برای شما آورده است برای چه در مورد بازار و تجارت صحبت می کند؟! در جلسه بعد مفصل این بحث را بررسی خواهیم کرد. والحمدلله...